

گذری بر ناهنجاریهای کتب درسی و مقایسه دو تاریخ ادبیات چهارم انسانی

اصغر ارشاد سرابی

ریزه روزی - که اینک از قفای سوزن می گذرد - و انبوه مرارتهای گونه گون روزمره زندگی معلمی را - از سر اضطراب - می توان تاب آورد و دم درکشید؛ «جز که تسلیم و رضا کو چاره ای! ...»؛ اما هنگامی که دردهای اجتماعی با ناکامیهای درونی درمی آمیزند؛ خانه دل آتش می گیرد و ویران می شود، این سخن صادق در این باب مصداق دارد: «در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد، این دردها را نمی شود به کسی اظهار کرد...»^۱

از شمار مشکلات صنفی و آموزشی معلمان و دانش آموزان ایران زمین، از دیرباز تا امروز، یکی محتوای کتابهای درسی، چند و چون چاپ و نوع پخش آنها بوده است. تکرار و تداوم چاپهای بی بنیاد و ناموفق، بی اندام و نابهنگام بسیاری از کتب درسی این ولایت به صورت سنتی متداول و رسمی پابرجا درآمده و: «داستانی است که بر هر سر بازاری هست».

بررسی و مقایسه کتابهای درسی پس از انقلاب اسلامی از نگاه «جامعه شناسی ادبیات» دل هر پژوهشگری را به درد می آورد و او را به این نتیجه می رساند که اهداف و نگره های



نقدها را بود آیا که عباری گیرند؟

حاش للسامعین! که درد دانش آموختگان و معلمان این دیار از درمان گذشته است و قصه غصه های آنان مثنوی هفتاد من کاغذ. کیست از شمایان که دمکی گوش دل فرا من سپارد تا ورقی از رنجنامه این تبار را بر او خوانم و یک از هزار نابسامانیهای توبرتوی دیوانی را که وزارت آموزش و پرورشش می نامند، بر شمارم.

۱. صادق هدایت، بوف کور، انتشارات جاویدان، چاپ جدید، بهار ۱۳۵۶، ص ۱.

کارگزاران در زمینه‌های فرهنگی و آموزشی بر مبنای بنیادی استوار، بنا نشده است.

در طی این سالیان دراز، هنوز تحولی چشمگیر در سبک و سیاق کتابهای درسی به وجود نیامده و سلیقه و تفکری منسجم در تدوین آنها لحاظ نشده است. حتی گاهی در محتوای آنها تناقض و دوگانه‌بینی مشاهده می‌شود تا جایی که می‌توان ادبیات دبیرستانی را به طور عموم و در رشته علوم انسانی علی‌الخصوص «ادبیات شلم شوربا»^۲ نامید. بی‌شک هیأت ضروری و محتوای این کتابها نه تنها متناسب با تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه نوین ایران پیش نرفته، بلکه همچنان ایستا و مومیایی شده بر جای مانده است. بدین روی این کتابها نه در شأن دولت جمهوری اسلامی ایران است و نه درخور فرهنگ و ادب غنی و کهنسال ایران.^۳

بررسی و دنبال‌گیری محتوا و کیفیت کتابهای درسی از آغاز تا امروز، تحقیقی مستقل و درازدامن را می‌طلبد. دلسوختگانی بوده‌اند که گهگاه از سر اخلاص و با شهامت، برخی کاستیها و عیبه‌ها را گوشزد کرده و حرفشان را زده‌اند. به عنوان مثال مرحوم «باغچه‌بان» در نشریه زبان - که در سال ۱۳۲۲ جواز تأسیس آن را دریافت کرده - به شرح پاره‌ای از نقایص می‌پردازد و چنین می‌نگارد: «امیدواریم! وزیر فرهنگ ... بر فرهنگ کشور شاهنشاهی فخر کنند و ... فرزندان به نام تحصیل، عمر خود را در اطاقهای تنگ و تاریک و مریض‌خانه‌ها تلف کنند. آموزگاران حق اصلاح طلبی نداشته باشند و هرگاه بخواهند از مظالم فرهنگ گفتگو کنند، به زور سرنیزه حرفشان را در گلوبند بیاورند ...»^۴ و در جای دیگر می‌نویسد: «خدمتگزار میل ندارم که در این عریضه از وضعیت ننگین امروزی فرهنگ ایران و عیوب شرمگین مدارس بیشتر از این سخن بگویم و شرح بدهم ... این همه تشنج و اختلاف فکر و عقیده که در ملت ایران دیده می‌شود و موجب تسلط بیگانگان بر این کشور است از خرابی فرهنگ ماست ...»^۵ و در مقالاتی دیگر چنین آورده: «یکی از معایب بزرگ وزارت فرهنگ این است که هیچ کس مسؤول هیچ کار نیست. ای صلحای ملت، ای علاقه‌مندان تعلیم و تربیت و اخلاق! باور کنید که تربیت فرزندان شما در کار نیست؛ فرزندان شما وسیله تأمین معاش دزدان و غارتگران دارالجهل و دارالفساد هستند. اینها بیغوله‌هایی است که استعداد خدایی انسان را در آن جا ضایع می‌کنند ...»^۶ پژوهنده دیگری درباره وضع آموزش و پرورش در آن دوره، چنین می‌نویسد: «در جامعه ایران برنامه‌ریزی و

سرمایه‌گذاری در زمینه‌های فرهنگی و علمی همواره متأثر از نوسانات و تشهای سیاسی در عرصه داخلی و روابط خارجی بوده است»^۷ و سپس چنین نتیجه می‌گیرد که «عملکرد دولتهای پس از مشروطه نشاندهنده این است که هیچ‌گاه سیاستی مستمر و برنامه‌ریزی اساسی و منسجم در زمینه رشد فرهنگ و ایجاد مراکز آموزشی و علمی و فنی صورت نپذیرفته است ...»^۸

تعویض و جابه‌جایی، حکم و اصلاحهای شتابزده و بی‌درپی کتابهای درس و کژومژشدن مکرر آنها در همین سالها، همچنان حکایتگر آن است که هنوز آموزش و پرورش در تبیین اصول و خط مشی این کتابها به سبک و سلیقه‌ای متین و استوار نرسیده است. به نظر می‌رسد که استادان صاحب‌نظر و پخته‌کار و یا حتی دبیران باتجربه و ادب‌آموخته در تألیف آنها چندان دخالتی ندارند و یا به پیشنهادها و نظریات آنان توجهی وافی نمی‌شود.

از سویی دیگر نقد و بررسی کتابهای درسی چنان که باید و شاید، در ایران هنوز چندان مرسوم و متداول نیست و اگر هم کسی خطر کند و برخی کاستیها و اشکالات کتابی را در کنار محاسن و هنرمندیهای آن، از سر اخلاص و دلسوزی گوشزد کند؛ نه تنها مقبول طبع مؤلفش واقع نمی‌شود که مسؤولان و زارتخانه نیز آن را خوش نمی‌دارند و احتمال نمی‌کنند. عموماً نقدهایی مورد پسند واقع می‌افتد که در آن ناقد، منحصرراً به مدهانه و تمجید از مؤلف می‌پردازد و یا دست کم «حسنها» بر «عیبه‌ها» بچربد؛ در غیر این صورت نویسنده نقد، معمولاً به داشتن «غرض»، «مرض»، «بی‌دانشی» و

۲. برگرفته از این بیت ایرج میرزا: در تجدید و تجدد و اشد / ادبیات شلم شوربا شد؛ به نقل از کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو، شمس لنگرودی، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۰، جلد نخست، ص ۶۱۹.
۳. ر. ک: اصغر ارشاد سرابی، «کندوکاوی در تاریخ ادبیات سال دوم ادبیات و علوم انسانی»، آینه پژوهش شماره ۱۹، سال چهارم، شماره اول، خرداد و تیر ۱۳۷۲، ص ۷.
۴. نشریه زبان، شماره ۱۱، ص ۳۹؛ به نقل از: مهشید لطفی‌نیا، «نابشویان و باغچه‌بان»، گنجینه استاد (فصلنامه تحقیقات تاریخی) سال سوم، دفتر دوم و سوم، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، ص ۹۰.
۵. همان نشریه، ص ۴۹، به نقل از همان مأخذ، همان صفحه.
۶. همان نشریه، شماره ۱۲، ص ۳، به نقل از همان مأخذ، همان صفحه.
۷. محمود دلفانی، «محصلان ایرانی در اروپا در طول جنگ جهانی اول»، گنجینه استاد (فصلنامه تحقیقات تاریخی، همان شماره، ص ۱۵).
۸. همان مأخذ، همان صفحه.

«کج سلیقگی» متهم می شود. ۹. متأسفانه این ناخوش آمدنها و قضاوت‌های ظالمانه و از پیش ساخته در تاریخ فرهنگ ما، کم نیست. برای مثال، وقتی مرحوم دکتر عبدالهادی حائری^{۱۰} پس از اتمام تحصیلاتش از کانادا به ایران باز می‌گردد تا منابع پژوهشی خود را راجع به اندیشه مشروطه‌گری در ایران - که مربوط به رشته تحصیلی و تخصصی او یعنی «تاریخ دو سده واپسین خاورمیانه» بوده است - گردآورد؛ به یکی از شاگردان آخوند خراسانی مراجعه می‌کند و از او می‌خواهد که آگاهیهای خود را پیرامون شیوه برخورد استادش با مشروطه، بیان کند. آن شاگرد آخوند از کسی دیگر درباره عبدالهادی حائری می‌پرسد: «ایشان مادمح است یا قادمح؟» و دکتر حائری در این مورد می‌نویسد: «کسی که در یک موضوع تاریخی به پژوهش می‌پردازد، حتماً نباید ستایشگر باشد یا بدگویی کند. چنین کسی می‌تواند تنها پژوهشگر باشد، به دنبال واقعیات درست تاریخی برود و پیوند رویدادها را با یکدیگر به درستی دریابد»^{۱۱}.

براستی شیوه‌های دیرینه تحقیق در کشور ما بر همین پایه استوار بوده و هم اکنون نیز همان راه و روش دنبال می‌شود. از این رهگذر مسؤولان و کارگزاران آموزشی انعطاف‌پذیری اندکی دارند و کمتر مایلند به تجدیدنظر در دیدگاههای خود بپردازند. گویی نمی‌خواهند بپذیرند که سیاستهای موجود نتوانسته است نیازهای عمومی جوانان عصر ما را برآورده سازد و توش و توان کنشها و واکنشهای موجود را در خود بپروراند. گمان نمی‌رود ژاژ خایی و دور از واقعیت باشد اگر بگوییم هنوز در این کشور، بسیاری از کارهای علمی و فرهنگی - همچون دیگر زمینه‌ها و رشته‌ها - تحت تأثیر اعمال نظرهای شخصی و سلیقه‌ای کارگزاران صورت می‌گیرد و چه بسا تعصبات قشری و برنامه‌ریزیهای مقطعی جایگزین بلندنظری و ژرف‌اندیشی و طرحهای بنیادی و شیوه‌های پویا می‌شود. این نابسامانی و آشفتگیها به اندازه‌ای است که برخی برآند: «جامعه در شرایط فرهنگی بسیار آسیب‌پذیری به سر می‌برد و تمام زمینه‌های فعالیتش اعم از فرهنگی، ادبی و هنری رو به حسیض دارد...»^{۱۲}.

بی‌تجربگی و عدم توانمندی برخی مؤلفان نوحاسته و نامخواه و تکیه زدن بر جای آن‌ پدربیان ادب آموخته، و عاقبت نگر، سبب گردیده تا سامان و نظام کتابهای درسی در هم پیچیده گردد به طوری که هم اکنون این آشفتگی را به چشم می‌بینیم^{۱۳}. انصاف نیست که حیثیت وزارت آموزش و پرورش بر سر برخی فرصت‌جوییهای نورسیدگان کم‌تمیز

برباد رود، همچنان که شایسته نیست حساسیتهای بعضی تنگ‌نظران سبب گردد تا قدر دانشمندان گوشه‌نشین شناخته نشود و نتوانیم از دانش و تجربه آنان سود بریم^{۱۴}.

بی‌گمان واگذاری کارهای علمی به افراد ناپخته و اندک‌مایه سبب می‌شود که بنیه علمی دانشگاهها و مراکز علمی و بالطبع دانشجویان و دانش‌آموزان کشور روز به روز ضعیف‌تر و بی‌مقدارتر گردد. ثمره چنین سیاستهایی نه تنها هم امروز در دانشگاهها و مراکز آموزشی هویدا است بلکه نتایج زیانبار آن در آینده، بیشتر برملا خواهد شد. بی‌شک تاوان این سپیدکاریها چیزی جز روسیاهی نخواهد بود.

۹. دکتر پرویز ناتل خانلری در مقاله‌ای تحت عنوان «انتقاد» در این مورد چنین می‌نویسد: «علت این امر آن است که ما به دانش و هنر ایمانی نداریم. خودپرستی نزد ما بر هنرپرستی غلبه دارد. با آن که همیشه از معنویات دم می‌زنیم و دیگران را به تحقیر و ریشخند، شیفته مادیات می‌خوانیم، از معنی پیش ما خبری نیست. نفع ما نفع محسوس و آنی است. لذت ما لذت جسمانی و عامیانه است... دانش و هنر نزد ما قدری ندارد... مایه کاسی است، کسب جاه و مال، ترقی اداری و اجتماعی، وسیله خوب خوردن و خوب پوشیدن و خودفروشی...» به نقل از هفتاد سخن، جلد دوم: فرهنگ و اجتماع، انتشارات توس، چاپ اول، بهار ۱۳۶۷، ص ۱۶۵.

۱۰. استاد تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، متولد حدود ۱۳۱۳ و متوفی ۱۳۷۱ هجری شمسی؛ نواده دختری مرحوم آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم.

۱۱. حائری، عبدالهادی، آنچه گذشت...، انتشارات معین، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۹۹.

۱۲. کوشان، منصور، «روزنه»، تکاپو، دوره نهم، شماره ششم، آذرماه ۱۳۷۲، ص ۹.

۱۳. مراجعه به برخی از نقدهایی که در مورد کتابهای درسی نوشته شده، می‌تواند نشانگر بخشی از نابسامانی کتابهای درسی باشد. برای نمونه تنها در همین مجله ارزشمند چندین نقد درین زمینه نوشته شده است؛ ر. ک: آینه پژوهش، شماره‌های ۱۹، ۲۸.

۱۴. آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن می‌نویسد: «کم شدن معیار، نه تنها در مسایل اجتماعی، اقتصادی و انتظام فکری هرج و مرج پدید می‌آورد، بلکه در شؤون ذوقی و هنری و زیبایی‌شناسی نیز تمیز را فرومی‌نشاند...» به نقل از: فصلنامه هستی، سال دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۳، مقاله «اگر معیار نباشد»، ص ۱۱؛ ایضاً ر. ک: دکتر محمدرضا شفعی کدکئی، «دریغا زریاب و دریغا فرهنگ ایرانی!»، فنیای سخن ۶۳، (بهمن و اسفند ۷۳، ویژه‌نوروز)، ص ۴۵.

است و این کتابها از هرگونه اندیشه های علمی-فلسفی معاصر محرومند. از سوی دیگر اهل ادب نیز معمولاً به مباحث نظری بی اعتنایند. به طور کلی بافت کتابهای دبیرستانی طوری است که نمی گذارد خوانندگان کنجکاو شوند؛ به جوانان پویایی و طپش نمی بخشد و ذهن و زبان آنان را می خورد و می بندد.

از آن رو که دانش آموزان و دانشجویان، مطالب کتابهای درسی خود را به دور از طیف اندیشه و آرمانهای خود می یابند و هم بدان علت که محتوای این کتابها آنان را اشباع و خرسند نمی سازد؛ خلأ و پارگی در ذهن آنان پدید می آید و اگر نه تمام، لااقل نیمی از کرة فکری آنان، همچون نواری خام، پرداخته و صاف باقی می ماند. ۱۸ پس مانده اندیشه های بزرگ شده و شیطانی استکبار جهانی و دشمنان اسلام نیز از

امروز بر کسی پوشیده نیست که نوشتن کتابهای درسی بخصوص در رشته علوم انسانی، کاری خرد و بازیچه نیست. هر نورسیده قلم به دست گرفته ای از سر هوس یا نامجنوبی نمی تواند کتاب درسی بنویسد. معلمانی و دانش آموزان سراسر کشور - حتی فراتر از مرزهای داخلی - مخاطبان این کتابهایند. شکی نیست که تاکنون فرصتهای بسیاری را - به خیرگی - از دست داده ایم. حال لازم است به نیروی تدبیر و کاردانی به چاره گریهای همه جانبه، بویژه نوسازی آموزشی و تجدیدنظر در کتابهای درسی پردازیم. لازم است تحولی در محتوای کتابهای درسی به وجود آید. پالایش آنها اینک به عنوان یک ضرورت احساس می شود. باید روشهای تعلیمی مستبدانه و تجویزی گذشته را ترک کنیم، زیرا نمی توان به زور دیکته کردن روشهای غیر مفید و ناکارآمد و غیر متناسب با زمان، به آموزش جوانان پرداخت؛ امروز به مدیریت دانشورانه نیازمندیم. ۱۵

۱۵. ر. ک: محمد مهدی مؤذن جامی، درآمدی برنگره آموزش ادبیات، پایان نامه کارشناسی ارشد در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی، خردادماه ۱۳۷۱، ص ۱۸۰؛ راقم این سطور در تنظیم این وجیز از آن رساله سودجسته و دانش اندوخته است. امیدواریم که این تحقیق ارزشمند به زیور چاپ آراسته گردد؛ سعی ایشان مشکور باد.

۱۶. درباره اوضاع کلی و برنامه های درسی دانشگاهها تحقیق و پژوهشهایی کم و بیش صورت پذیرفته، اما در باب حوزه های علمی اطلاعات کافی در دسترس نیست. تدوین کتابی جامع در مورد ویژگیهای این نوع مراکز علمی - از گذشته تا امروز - لازم می نماید. سالها قبل از انقلاب - ظاهراً ۱۳۴۶ ه. ش - مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای - مد الله ظلال جلاله - به این امر مهم پی برده و رساله ای محققانه در باب اوضاع کلی حوزه های علمی مشهد از جمله: وضعیت کتابها، نحوه تدریس، ویژگیهای اساتید، وضع طلاب، شهریه، حجره ها و ... نگاشته اند. خوشبختانه این رساله ارزشمند در تیرماه ۱۳۶۵ تحت عنوان گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمی مشهد به همت کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام در چهاربخش و ۱۴۰ صفحه به زیور طبع آراسته گردیده است. ایضاً در این زمینه ر. ک:

- سید حجة موحّد ابطی، حوزه های علمی شیعه، انتشارات حوزه علمی اصفهان، جلد اول.

- مهدی ضوابطی، پژوهشی در نظام طلبگی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۵.

۱۷. خانلری، پرویز، «تدریس ادبیات فارسی»، سخن، سال ۲، شماره ۷، تیرماه ۱۳۲۴، صص ۴۸۱، ۴۸۶؛ به نقل از: مؤذن جامی، محمد مهدی، همان رساله، ص ۱.

۱۸. البته واضح است که جوانان امروز، فی نفسه به فرهنگ و ادب ایران بی مهر نیستند، بلکه بی علاقهگی آنها نسبت به کتابها و کلاسهای ادبیات از آن جهت است که مطالب و ادبیاتی به آنان عرضه می شود که نه صورتی زیبا و هنری دارد و نه محتوایی مفید و خواستنی؛ بنابراین گریز آنها از علم ادب است و نه خود ادب.

مرا در این مقال با وضعیت حوزه ها و دانشگاههای فعلی کشور و نحوه تدریس و کتابهای درسی رایج در آنها کاری نیست، ۱۶ زیرا هم از محدوده این بحث خارج است و هم نگارنده اهلیت آن را ندارد. اما در مورد کتابهای فارسی دبیرستان به طور عموم - در همه رشته های تجربی، ریاضی ... - و بویژه در رشته علوم انسانی، از سریقین می گویم که محتوای آنها قوام یافته و نیرومند نیست و در آنها تازگی و جاذبه وجود ندارد و نمی تواند روح جوانان امروز را به سوی خود بکشد و چشمه سار ایمان را در دل آنها جاری سازد و پیوندشان را با فرهنگ گذشته ایران محکم کند. یکی از صاحب نظران ادبیات سالها پیش در همین مورد نوشته است: «یکی از دوستان می گفت گویا قصد و غرض اصلی از تدریس ادبیات فارسی در مدارس ایران آن است که شاگردان را از هرچه ادبیات است بیزار کنند. من نمی دانم که قصد این است یا جز این، اما می بینم نتیجه ای که به دست می آید جز این نیست» ۱۷. گویی از زمان نگارش آن مقاله تاکنون تغییر عمده ای در نحوه آموزش ادبیات پدید نیامده است و آموزش آن امری جدی تلقی نمی شود. اصولاً سطح مباحث ادبیات از سطح علمی دیگر دانشهای مطرح در کتابهای درسی پایین تر

مطرح می‌شود، نوعی ادبیات رسمی به حساب می‌آید که غرق در مداحی و نوستالژی گذشته است. همچنین بخش قابل ملاحظه‌ای از این کتابها اصلاً هنری و ادبی نیست. متولیان ادبیات نیز همان مطالب گذشتگان را بی هیچ تحلیل یا قبض و بسطی تدریس می‌کنند. هنر نهایی اینان همین است که یا لغت معنی کنند و یا صنایع لفظی و معنوی متون را - آن هم به طور ناقص و غیرهنری - به در کشند و سرانجام چنین وانمود می‌کنند که هدف غایی ادبیات همینهاست. کهنگی روشهای آموزش عمومی و نوع ارائه و تدریس ناکارآمد استادان و معلمان از سویی و تبلیغات فریبنده و هزاران ترفند استکبار جهانی از سویی دیگر، سبب می‌شود تا جوانان ما روز به روز با میراثهای فرهنگی و ملی و حتی دینی خود بیگانه‌تر شوند. نیز روحیه محافظه‌کاری و فرسودگی اندیشه‌های بسیاری از استادان و تعلیم‌دهندگان - از ابتدایی تا

همان بخش آماده به درون مغزهای جوانان ناآگاه ما می‌خزد و همچون سرطان آرام آرام تمام اندیشه آنان را تصرف می‌کند و از درون تهی و پوکشان می‌گرداند.

کسانی که در سطوح مختلف آموزشی با جوانان سروکار دارند، سوز این سرمای مهاجم را که دیرگاهی است از آن سوی مرزهای ایران وزیدن گرفته، به حس درمی‌یابند. ۱۹ بی شک جهان امروز در آستانه تحولات پرشتاب و چشمگیری قرار گرفته است. «در جهانی که در آن انفورماتیک، اطلاعات، دانش، الکترونیک چیرگی یافته و ساختهای اجتماعی-سیاسی را دستخوش تحول و دگرگونی ناگزیر ساخته است، آموزش بنیادی‌ترین نقش را بر عهده دارد» ۲۰.

با آن که جهان دچار چنین تحولاتی گردیده و در فرهنگ مردم کشورمان تغییرات محسوسی به چشم می‌خورد، جای تأسف و دریغ است که روش آموزشی ما چندان متحول نشده است. غیر واقعیت نیست اگر بگوییم هنوز لایه‌هایی از خصلتهای آموزشی اشرافیت قاجاری و پهلوی در بافت آموزشی ما پنهان مانده که مبتنی بر روش دستوری-تعلیمی didactic است و اخلاق صوری و تعلیمات کلیشه‌ای را در همه مقاطع آموزشی دیکته می‌کند.

شیوه‌های آموزش در کتابهای درسی، کهنه است و روشهای علمی جدید ریاضی شناسد. هنوز در کلاسهای درس، همان آموزش تلقینی و تزریقی جبراً اعمال می‌شود ۲۱ و چون و چرا در کار نیست. مرادوه فکری و تفاهم بین دانش‌آموخته و دانشجو وجود ندارد و حصارهای حصین در میان آنان حایل است. اصولاً هر آموزشی باید در بطن خود نطفه تحول موضوع را داشته باشد و راههای شناخت و بررسی را منتقل کند. آموزشی که در مدارس ما رایج است به هیچ وجه مخاطبان خود را برای شرکت در چنین تحولی آماده نمی‌کند. این آموزش هنوز بسته، ایستا و فاقد انتقادپذیری است. گویی از دگرگونی بنیادی نظام آموزشی و کتابهای درسی واهمه داریم و پرسش و استدلال را دشمنیم ۲۲؛ حال آن که: «چون و چرانه مدفن حقیقت که مولد و مظهر و مسکن آن است» ۲۳.

آنچه به عنوان ادبیات در کتابهای «فارسی» و «متون»

۱۹. مفهوم آنچه امروز «تهاجم فرهنگی» نامیده می‌شود، برای بسیاری از جوانان بدرستی روشن نیست و ابعاد و حد و مرز آن تبیین نشده است، همچنان که در گذشته نیز احساس و دیدگاه مردم و تحصیلکرده‌های ما نسبت به غرب دوگانه و متعارض بوده است: مهر به فرهنگ غربی و کین به ستم استعماری غرب. در این مورد برخی از متفکران نظریاتی ارائه کرده‌اند؛ از جمله آقای حمید عنایت می‌نویسد: «این احساس مهر و کین توأمان (ambivalence) در برابر غرب اکنون در مشرق زمین پدیده‌ای مأنوس و صفت ممتاز بسیاری از روشنفکران است که در عین آن که به دانش غربی دل بسته‌اند، از لحاظ سیاسی، غرب را به نام دشمن استقلال و آزادی خود محکوم می‌کنند». به نقل از بهاء‌الدین خرمشاهی، تفسیر و تفاسیر جدید، سازمان انتشارات کیهان، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۴، ص ۱۷، برای اطلاع بیشتر ر. ک:

- جاسری، عبدالهادی: نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دویزه تمدن بوژوازی غرب، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷.
- عنایت، حمید: شش گفتار درباره‌ی دین و جامعه، انتشارات موج، تهران ۱۳۵۲.

۲۰. شاف، آدام، جهان به کجای می‌رود؟ پیامدهای اجتماعی انقلاب دوم، ترجمه فریدون نوایی، تهران، آگه، ۱۳۶۹، ص ۲۰۳؛ به نقل از مؤذن جامی، همان مأخذ، ص ۱۰.

۲۱. به قول آقای احمد شاملو: «از نخستین روزی که دست چپ و راست مان را می‌شناسیم و برای امری که اسم بی‌مسمایش تعلیم و تربیت است روانه‌ی مکتب‌خانه می‌شویم و به هزار تمهید در عصب و وحشت ما تزریق می‌شود که: پرسش‌آکنداً ممنوع است!». به نقل از مجله آهسته، «درستی آموخته‌هایمان را محکی بنزیم»، آبان ۷۳، شماره ۹۶، ص ۲۸-۲۶.

۲۲. ناصر خسرو گوید: چون و چرا عدوی تست ازیرا / چون و چرا همی کندت رسوا.

۲۳. سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۰۳.

دانشگاه - خود زمینه مساعدی را برای عدم تفاهم و سازگاری با نسل جوان فراهم می‌سازد.^{۲۴}

اندیشوران و برنامه‌ریزان آموزشی کشور به حکم وظیفه‌ای که بر عهده دارند، در این باره چاره‌ای بیندیشند و نگذارند بیگانگان، حاصل میراث‌های فرهنگی ما را این چنین غارت کنند. امروز آموزش جوانان و آشنا کردن آنان با مبانی دینی و ملی به وسیله استفاده از شیوه‌های نو حائز اهمیت و مدرسه، بهترین جایگاه هر دولت بیدار برای بازسازی فرهنگی - اجتماعی است. یکی از جمله این کارها تجدیدنظر در کیفیت محتوای کتابهای درسی می‌باشد. وضع تألیف و چاپ این کتابها آن قدر نگران‌کننده و موجب ناامیدی است که گاهی بر ذهن می‌گذرد مبادا در این مورد نیز، به قول جلال آل احمد، مجبور شویم به ینگه دنیا برویم و از آن مردم بخواهیم تاراه و رسم تألیف کتابهای درسی را به ما بیاموزند، کاری که سالها پیش از انقلاب به وقوع پیوست^{۲۵}. حقیقت این است که کتابهای درسی دبیرستانی بویژه در رشته انسانی آنقدر نابسامان و هرهری مذهب و فاقد ثبات فکری هستند که گمان می‌رود سر گذاشته‌اند به «سه دیگر راه بی برگشت و بی بنیان».

صاحب این قلم بر این باور است که باید در صورت و محتوای همه کتابهای درسی تجدیدنظر کرد. لازم است که مطالب آنها سنجیده، متنوع و حتی الامکان مطابق پذیرش ذوقها و دانش زمان باشد و از برخی تنگ نظریها که متأسفانه بر بسیاری از کتابهای درسی سایه افکنده است، به دور بماند. وظیفه اصلی آموزش و پرورش در کنار تزکیه روانها، انتقال اطلاعات و آرای متنوع و گوناگون علمی از طریق کتابهای درسی است.

از این رو مسئولان دفتر برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی نباید لمح‌های در نقش مدیریت خود قصور ورزند. همچنین روا نیست تألیف کتابهای درسی، سالها در انحصار معدودی «آب کرج خورده» یا حتی در تیول تنی چند از «برج آج نشینان» این یا آن استان باقی بماند؛ بلکه تا آن جا که ممکن است از خرد جمعی و تخصصی استفاده شود که البته بیشتر مصون از خطاست و به سلامت بیشتری ره می‌برد.

موضوع دیگری که قابل طرح است این که اصولاً مؤلفان کتابهای درسی در مقاطع مختلف از چه ویژگیهای علمی و تجربی باید برخوردار باشند؟ و براساس چه ضوابطی - البته در صورتی که در سفارت روابط مسدود بمانند - انتخاب می‌شوند؟ وقتی یک کتاب درسی نوشته و آماده چاپ

می‌گردد، از چه صافیهای می‌گذرد و چه کسانی آن را ویراستاری محتوایی و پالایش می‌کنند و مهر تأیید بر آن می‌زنند؟ و باز چه کسانی هستند که این توانایی و اهلیت را دارند که می‌توانند، همین کتابهای تأیید و چاپ شده را نامطلوب و غیرعلمی بشمارند و حکم عزل و خلع آنها را صادر کنند؟ مخلص کلام در این فراکشیدنها و فروگرفتنها چه دستهایی در کار است!

به طور مثال طی سه سال تحصیلی اخیر - از مهر ۱۳۷۱ تا مهر ۱۳۷۳ - تنها برای درس تاریخ ادبیات سال چهارم علوم انسانی، سه مؤلف^{۲۶} مختلف، با سه دیدگاه و سلیقه متفاوت، به تفاریق، کتاب نوشته‌اند و طرفه تر این که همین کتاب اخیر هم موفق و مطلوب الحصول نیست. در همین مدت، صدها هزار جلد از این کتابها چاپ و سپس از درجه اعتبار ساقط و از گردونه خارج شده‌اند و خدا می‌داند چه مقدار از آنها هم اینک در گوشه انبارها خاک می‌خورند و چه مبالغه‌نگفتی - که خارج از تصور ماست - از این رهگذر به بیت المال ملت ایران ضرر رسیده است. و در نهایت، هنوز هم در این زمینه راه به جایی نبرده‌ایم. برآستی چه کسی این همه غرامت را در عهده می‌شود. اصلاً زیانهای مادی به کنار، مگر خشکاندن ذوقها و فرسودن اندیشه‌ها و به تحلیل بردن نیروی صدها هزار هزار دانش آموز، قابل جبران و تاوان خواهی است؟

توضیح این که در سال تحصیلی ۱۳۷۲ پس از انتظارات ملال آور، سرانجام در آذرماه همان سال قسمت

۲۴. در این باب گفته‌اند: «در گرایش به سوی نو، عنصری از جوانی هست، زیرا این واقعیت است که همه چیز به هر حال تغییر می‌کند، و این یک قانون است ... همگام نشدن با تغییر نشانه پیری و سالیانوردگی است.»^۱ به نقل از: لوین ل. شوکینگ، جامعه‌شناسی ذوق ادبی، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، بهار ۱۳۷۳، چاپ نخست، ص ۹۴.

۲۵. ر. ک: آل احمد، جلال، سه مقاله دیگر، رواق، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۷، ص ۹۸.

۲۶. به ترتیب زمانی عبارتند:

الف - دکتر اسماعیل حاکمی و محمد فاضل‌نیا، مهرماه ۱۳۷۱.

ب - دکتر محمد جعفر باحقی، مهرماه ۱۳۷۲.

ج - دکتر کامل احمدنژاد، مهرماه ۱۳۷۳.

اول تاریخ ادبیات ایران سال چهارم رشته ادبیات و علوم انسانی به قلم آقای دکتر محمد جعفر یاحقی در ۹۱ صفحه به دست دانش آموزان و دبیران سراسر کشور رسید و جانشین تاریخ ادبیات آقای دکتر اسماعیل حاکمی و محمد فاضل نیا گردید. معلم و متعلم پس از تدریس و تحصیل آن قسمت، بی صبرانه چشم به راه رسیدن قسمت دوم کتاب بودند که ناگهان از وزارتخانه فرمان در رسید که باقیمانده این کتاب چاپ و توزیع نمی شود و همان قسمت اول برای تدریس سراسر سال تحصیلی کافی است. دانش آموزان بختیار آن سال با خواندن همان نیم کتاب لاغر میان - تسخرزنان به این نوع نابسامانیها - از مرز امتحان نهایی خردادماه، ظفر منداغه گذشتند.

در مهرماه سال ۱۳۷۳ گمان می کردیم که همان تاریخ ادبیات ایران سال پیش، اما به صورت کامل و در یک جلد چاپ خواهد شد و در اختیار دانش آموزان قرار خواهد گرفت، ولی ناباورانه کتاب دیگری با عنوان تاریخ ادبیات و سبک شناسی چاپ ۱۳۷۳، تألیف آقای دکتر کامل احمد نژاد، در برابر دیدگانمان قدفراشت. لاجرم چون این را بایستایند، آن را فرو گرفتند!

مرا در این مقال، سخن بر سر این یا آن مؤلف نیست - هر چند مدام زحمت ما می دارند! - بلکه مدار سخن بر نقد و ارزیابی این دو کتاب مذکور است، با این نیت که شاید از تعاطی و تضارب افکار، نتیجه ای به حاصل آید و معیار گونه ای به دست شود که نقطه اعلائی نقد، دستیابی به همین معیارهاست. دیگر این که با این گونه نقدها بلکه بتوانیم راه به جایی بریم و هر چیز را در جایگاه خود درک کنیم و صحیح را از سقیم بازشناسیم و علل غایی نقد نیز چیزی جز این نیست.

همت گماشتن به رفع عیبا و رفوی پارگیها در کتابهای درسی، خود کاری ستودنی و مقدس است. وظیفه نقد تنها باز نمودن حق از باطل نیست بلکه: «خدمتی بزرگتر هم می کند و آن تقویت و تکمیل فهم است. آراء را در بوتة نقد نهادن، نه فقط به تشخیص صحیح و سقیم که به فهم بهتر آنها نیز کمک می کند. نقدها بیش از هر چیز راه ورود بطلان را آشکار می کنند»^{۲۷}. درست است که امکان دارد درباره مسایل ادبی و تراوشهای فکری، به طور جزئی به یقین نرسیم، اما در عین حال قضاوتهای ادبی امور ذوقی صرف نیستند و با ارائه دلایلی می توان امری را پذیرفت و یا رد کرد؛ البته در صورتی که در امور هنری و ادبی مطلق گرا نباشیم و بدانیم که قوانین ادبی مجموعه هایی بسته نیستند.

تکیه بر ملاکهای غیر اصولی و تعصب آلود، نتایجی غیر منطقی به دست می دهد و روح آزاداندیشی و آزادی را در ضمیر جوانان می خشکاند. لوکاج در این باب می گوید: «مشکل است بتوان تشخیص داد آنچه از دور دست می بینی، بنایی است در حال ویرانی یا سقف و ستونی است در حال ساختن»^{۲۸}. متأسفانه در تاریخ فرهنگ و ادب کهن سرزمین ما - همچون دیگر شعبه های علوم نظری - چنین داوریهایی فراوان است و چه بسا از مسایل رنگ تند سیاسی می یابند، تحلیل و بررسیهای منطقی جای خود را به استنتاجهای سطحی و غیر علمی می دهد و در نتیجه اطلاعات نادرست، نتایجی مغشوش به دست می آید. یکی از گرفتاریهای روزگار ما در مورد ارزیابی آثار ادبی از همین دست است.

دریغ و درد! که نقد ادبی ما هنوز نتوانسته خود را از دام تنگ نظریها و جانبداریهای مقطعی و روزمره، از طرفی و تقلید دیدگاههای پیشینیان از طرفی دیگر، برهاند. بدین جهت اگر مولفی این توفیق را بیابد که گامی فراتر از معیارهای تذکره نویسی و شیوه های نقد ادبی گذشته، بگذارد و کتابهای درسی را - از مقطع راهنمایی تا دانشگاه - از این گرداب برهاند و مطالب را از لابه لای شرح حالها و متون کلاسیک، طوری به درکشد و طرح کند که هم نشاط انگیز باشد و هم خواننده را اندیشه ور علمی تربیت کند؛ هنری وافی به کار داشته است^{۲۹}.

دکتر محمد جعفر یاحقی در تألیف تاریخ ادبیاتهای رشته علوم انسانی - در کنار پاره ای اشکالات و کاستیهای جنبی - این توفیق را یافته است که تا حد زیادی از مرحله شرح حال نویسی صرف، درگذرد و در مقطع دبیرستان این کتابها را از رکود و جمود نجات بخشد. کلیات و فصل بندی تاریخ ادبیاتهای سال اول، دوم و سوم طوری تدوین شده که با نظمی منطقی و در مسیری هموار و ملایم - در سال چهارم

۲۷. سروش، عبدالکریم، همان مأخذ، ص ۲۱۱.
 ۲۸. بهمن، بازرگانی، «گلستان و گریز از هندسه دکارتی»، آینه ۹۳، تیرماه ۷۳، ص ۱۹.
 ۲۹. ر. ک: محمد جعفر یاحقی، «شاعر آینه ها»، کیهان فرهنگی، سال پنجم، تیرماه ۶۷، شماره ۴، صص ۳۳-۳۵؛ از میان محققان روزگار ما، استاد گرامی جناب محمدرضا شفیعی کدکنی از سالها پیش، تألیف چنین تاریخ ادبیاتی را - که از لونی دیگر است - به دانشجویان و ادب دوستان وعده داده اند. خداوند به آن استاد دانشمند چندانی عمر و سلامتی بدهد تا این کار نیم کرده به انجام رسانند. امید آن که گزیده نویسی های آنچهانی و دمیدنهای ناشران استاد را بنفریید و بیش از این آب در آسیاب حاج دلالان نریزند!

شاعران معاصر پرداخته است. این تألیف در واقع گزارشی تحلیلی از تاریخ شعر نو از آغاز تا امروز و مناسب با کلاس چهارم انسانی است. بخش اول آن با عنوان «عصر بیداری» یا دوران نهضت مشروطه^{۳۰} به بررسی شعر عصر بیداری و معرفی چند تن از چهره های این دوره می پردازد. بخش دوم اختصاص به «عصر نیما یا دوره نوگرایی» دارد که پس از شرح تاریخچه شعر نو و معرفی پیشگامان آن، به توضیح چهار دوره مختلف با عنوانهای زیر همت می گمارد:

دوره اول از ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۲۰ ش

دوره دوم از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

دوره سوم از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

دوره چهارم از ۱۵ خرداد ۴۲ تا بهمن ۱۳۵۷.

و سرانجام پس از اشاره به «ادبیات مقاومت» و شعر شاعرانی که از مفاهیم مذهبی الهام می گرفتند، چنین پایان می پذیرد: «راست است که بخش مهمی از شعر نو نیمایی در سالهای دهه چهل و پنجاه جنبه مذهبی نداشته و یا کمتر به مفاهیم دینی تمایل نشان داده است، اما ادبیات مقاومت که در سالهای نزدیک به انقلاب اکثریت قریب به اتفاق شاعران نوپرداز و روشنفکران غرب گرا نیز بدان پیوستند در جهت سیاسی و مبارزه با رژیم پهلوی همسو و همداستان پیش می رفت و سرانجام، هر چند اندکی دیرتر، اغلب شاعران غیر مذهبی جبهه مقاومت دست کم در مسیر مبارزه سیاسی با رژیم حاکم با انقلاب مردم هماهنگ شدند و در کنار جامعه اسلامی آن روز برای تحقق هدفهای انقلاب کوشیدند. نمونه شعرهای مقاومتی که شاعران نوپرداز نیمایی در جریان انقلاب و روزهای خون و شهادت سرودند کم نیست و مجموع آنها می تواند دفترهای شعر انقلاب را بیش از پیش گرانبار کند».

تجربه به دست آمده از نگارش تاریخ ادبیات سالهای اول، دوم و سوم دبیرستان سبب گردید تا برخی کاستیها و اشکالات که در آن کتابهای به چشم می خورد، در تاریخ ادبیات ایران سال چهارم انسانی از میان بر خیزد. نثر جاندار و

۳۰. برجستگیهای این کتاب و هنرمندیهای مؤلف گرامی، ناقص آنچه در شماره ۱۹ همین مجله گرانسنگ نگاشته ام، نیست.

۳۱. گراهام هوف، گفتاری درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۹.

۳۲. محمد جعفر یاحقی، «یک فقدان و دو ماتم»، ماهنامه بینالود (یادنامه محمد تقی ادیب نیشابوری و دکتر غلامحسین یوسفی)، سال اول، شماره چهارم و پنجم، آبان و آذر ۱۳۷۲، ص ۱۶.

انسانی- به ادبیات معاصر می انجامد. آن استاد گرامی در بخش اول تاریخ ادبیات ایران- سال چهارم چاپ ۱۳۷۲- از چشم اندازی گسترده و با کلکی شیرین و استوار به تحلیل دوره ها و اوضاع سیاسی و اجتماعی و تعقیب علتها و تحولات ادبی پرداخته و در سراسر آن کتاب دو وظیفه را از یاد نبرده است: یکی مراقبت و تکیه بر ادبیات گذشته به عنوان بخشی از تجربه حال و دیگری توجه به ادبیات حال به عنوان بخشی از روند مستمر تاریخی^{۳۱}.

این نکته هم قابل تذکار است که نوشتن درباره ادبیات گذشته، بدون آگاهی از ادبیات معاصر، ناقص و نوعی انتقاد رسمی به حساب می آید، همچنان که در پرداختن به ادبیات معاصر، به پشتوانه ادبی گذشته نیاز است. نیز جوهر کار منتقد امروز نمی تواند صرفاً مطالعه گذشته باشد. «کالینگ وود Colling Wood گفته است که تمام تاریخ، تاریخ حال است ... بهشت گمشده Paradise Lost سیصدسال پیش نوشته شده، اما خواندن آن تجربه حال است و نقد آن نیز تفسیری درباره این تجربه است^{۳۲}». از این رو ارتباط گذشته با حال است که سبب می شود، ادبیات شیرازه متین و محکم پیدا کند. اگر قسمتهایی از این رشته گسسته گردد، ارتباط فرهنگ از هم قطع شده و نقطه ای تاریک در تاریخ ادبی ما ایجاد می شود و در نتیجه جوانان امروز ایران نمی توانند توالی دوره های تاریخ ادبی را در ذهن خود- از حال تا گذشته های دور- شیرازه بندی و مرتب کنند.

براستی که ادبیات معاصر در نظام آموزشی کشور- از دوره ابتدایی تا دانشگاه- سخت غریب و نامقبول افتاده است. بسیاری از ادبای رسمی و دانشگاهی هنوز آن را منکرند و به قولی: «عصر حافظ و دست بالای آن روزگار عبدالرحمن جامی را آخر الزمان ادب فارسی می دانستند و هر چهارصد، پانصدسال بعد از آن را- الی یومنا هذا- دوران مفسده پیش از ظهور قائم و نیما را هم آن «دجال» بدفعل «ملحد شکل» که گروهی گمراه و کافرکیش را به دنبال خود انداخته است^{۳۳}». سلطه چنین دیدگاههایی سبب گردید که تاریخ ادبیات ایران سال چهارم رشته علوم انسانی به قلم دکتر محمدجعفر یاحقی بیش از یک سال تحصیلی در دبیرستان تدریس نشود. این کتاب تنها اثری بود که در مقطع دبیرستان، ادبیات معاصر را به دانش آموزان می آموخت. مؤلف محترم در این کتاب با دیدگاهی نسبتاً علمی، زمینه های پیدایش جریانهای ادبی معاصر را تا زمان کنونی بررسی کرده و بدون تنگ نظری و تعصب و جانبداری از این و آن، به نقد و بررسی شعر

آرایه‌های ملیح به همراه محتوای مطلوب، کتاب را خواندنی و با جلالت کرده است. حسن انتخاب و ذوقمندی مؤلف در برکشیدن نمونه‌های شعری از لابه لای مجموعه‌های شاعران معاصر، گیرایی و عذوبت کتاب را دو چندان گردانیده، عناوین بخشها و سرفصلها با توجه به هر مبحث، هنرمندانه انتخاب شده است.

تاریخ ادبیات سال چهارم دکتر یاحقی در میان کتابهای درسی بعد از انقلاب اسلامی با دو تاریخ ادبیات پیش و پس خود قابل مقایسه نیست و از آنها در گذشته و جلوتر افتاده است؛ اما با تاریخ ادبیات معاصر ایران سال سوم تألیف محمد حقوقی که قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۶ وزارت آموزش و پرورش آن را چاپ کرده است؛ همخانواده و دارای برخی وجوه تشابه است. همچنین برخی تقسیم‌بندیها و دیدگاهها و مطالب کلی آن همسو با دو کتاب ادوار شعر فارسی ۳۳ (از مشروطیت تا سقوط سلطنت) و تاریخ تحلیلی شعر نو ۳۴ است. تنها شمایل تاریخ ادبیات ایران با سه کتاب فوق‌الذکر، بدون آن که مستقیماً از آنها وام گرفته باشد، مرافقت و همنازی دارد.

دریغ و دردا بی‌تمیزی و کج سلیقتگی برخی مسؤولان وزارت آموزش و پرورش سبب گردید تا قدر و ارزش تاریخ ادبیات ایران سال چهارم انسانی را - خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود - نشانند و درنیابند. بی‌تردید این کتاب نجیب و پر بار چنین «کشته و افکنده خوار» نخواهد ماند و ناشرانی خبر خواهند یافت تا آن را برگیرند و به زیور طبع آراسته گردانند.

اما تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی سال چهارم ادبیات و علوم انسانی - چاپ ۱۳۷۳ - تألیف آقای دکتر کامل احمدنژاد با تاریخ ادبیاتهای سال اول، دوم و سوم همین رشته - به هیچ وجه - سر سازگاری و همناوی ندارد و دارای سبک و سیاقی متفاوت است. ضمن معرفی پاره‌ای از ویژگیهای این کتاب به برخی از اشکالات آن ذیلاً اشاره می‌شود:

- سری تن «نیما یوشیج» در کنار تصویر رودکی بر تنه کتاب - طرح روی جلد - سنگینی می‌کند؛ آن تصویر چنین به نظر می‌رسد که مباحث کتاب از رودکی - پدر شعر فارسی دری - به نیما - بنیانگذار شعر نو - می‌انجامد. اما هر چه به عصر نیما نزدیکتر می‌شویم، مطالب کتاب فشرده و خلاصه‌تر می‌گردد؛ به طوری که خواننده نمی‌تواند حتی برداشت و تصویری کلی از شعر معاصر یا حتی شعر نیما به

دست آورد. در این کتاب نیما و شعر معاصر همچون مرواریدی در صدف پنهان مانده است و فقط از صفحه ۷۱ تا ۷۲ - حدود یک صفحه و نیم - در مورد «نیما یوشیج و سبک نو» توضیح می‌دهد و سپس در شعر نو تخته می‌شود ۳۵.

مؤلف محترم یا می‌بایست بحث را به محدوده شعر نیما نمی‌کشاند و یا این که از توضیح بیشتر دریغ نمی‌ورزید. بدون تشریح مقدمات پیدایش شعر نو و نقد و بررسی شعر «شاعران باقریحه و آگاهی چون تقی رفعت و ابوالقاسم لاهوتی، جعفر خامنه‌ئی، شمس کسمائی و دیگر و دیگران که با ادبیات اروپایی و ترک آشنایی یافته بودند» ۳۶ چگونه ممکن است با توضیحی مختصر یکباره به نیما رسید و طومار ادبیات معاصر را درهم پیچید.

باتوجه به مباحث این کتاب و قلع و قمع ناگهانی تاریخ ادبیات ایران دکتر یاحقی - بدون دلیل و جرم موجه - چنین به نظر می‌رسد که نه کارشناسان دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی و نه بالطبع آقای احمدنژاد تمایلی به طرح ادبیات بعد از مشروطه و از جمله شعر معاصر نداشته‌اند؛ در حالی که امروز بیش از هر دوره‌ای دانش‌آموزان و دانشجویان ما به شناخت فرهنگ و ادب ایران از زمان حال تا گذشته‌های دور نیازمندند. نشاناساندن درست تاریخ فرهنگ و ادب این سرزمین به آنان سبب می‌گردد تا گمان کنند خود فاسد فرهنگی عمیق و پویا هستند و بیم آن می‌رود که یکباره دل از مهر میراث‌های ملی و فرهنگی خود برگیرند و این خسروانی است بزرگ.

زندگی سرشار از تکاپو و میل به دانستن نسل آگاه امروز را نمی‌توان نادیده گرفت. نسلی که از سوی تشنه آگاهی بر پشینه فرهنگی بومی خویش است و از سوی دلبسته دانش‌های

۳۳. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۹.
 ۳۴. شمس لنگرودی، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۰، جلد نخست.
 ۳۵. ر. ک. ملکی: معلوم است چه می‌کنیم؟، روزنامه ابرار، شماره ۱۷۳۶، پنجشنبه پنجم آبان ماه ۱۳۷۳، ص ۸.
 ۳۶. شمس لنگرودی، همان مأخذ، ص ۱۱.

از موازین اخلاقی و اجتماعی محیط اسلامی است.^{۳۱} این اشاره کلی و مجمل که تقلیدی ناقص و برگرفته از کتاب تاریخ ادبیات ایران - سال اول، تألیف دکتر یاحقی، ص ۱۵۹ - است، برای دانش آموزان و حتی برخی دبیران محترم، مبهم می نماید. آنچه در شرایط اجتماعی فعلی از این عبارت بر ذهن جوانان می نشیند^{۳۲}، متفاوت با مفهومی است که مقصود مؤلف محترم می باشد.

می دانیم که اصل این داستان به زبان پهلوی و متعلق به دوره اشکانیان بوده و بین ایرانیان رواج داشته است، اما نوع ازدواج درین منظومه مغایر با اصول اخلاقی و مبانی شریعت مقدس اسلام است. آقای دکتر احمدنژاد با می بایست فقط به جنبه های هنری و ادبی این منظومه اکتفا می کرد و از طرح این نکته چشم می پوشید. که البته بهتر بود. و یا این که به نوعی توضیح می داد علت آن که این اثر با همه شهرتش بین ایرانیان در قبل از اسلام، به وسیله گذشتگان از پهلوی به عربی ترجمه نشد و مورد اقبال مسلمانان قرار نگرفت به سبب همان «خویتوکدس»^{۳۳} یعنی ازدواج با نزدیکان بوده است^{۳۴}. بنابراین آنچه این اثر را از جهت دینی و اخلاقی از چشم می اندازد، ازدواج «رامین» با خواهر خود «ویس» است؛ نه داستانهای عاشقانه و پرسوزوگذار و هنرمندانه آن.

- درست است که سبک شناسی با تاریخ ادبیات مؤانست و ملازمت دارد و جای خالی آن در رشته علوم انسانی در مقطع دبیرستان احساس می شود^{۳۵}؛ اما مؤلف محترم نتوانسته این تلفیق را هنرمندانه و نظاممند به کار گیرد. بحث

۳۲. این منظومه را دکتر محمد جعفر محبوب به چاپ رسانده است.

۳۳. دانش آموزان از آن جمله چنین استنباط می کنند که مثلاً «ویس» دختری خودآرای، بدحجاب یا بی حجاب و بدکار و «رامین» پسر هیز و زن ندیده و یا معتاد به مواد الکلی و مخدر و به تعبیر خودشان اهل ناشه جات=نشأجات و خلاصه خلاقکار و بی توجه به دستورات و احکام شرعی بوده است.

۳۴. لازم به توضیح است که در آیین مزدیسنا زناشویی با نزدیکان کاری ناپسند شمرده نمی شده است و در کتابهای دینی زردشتی از آن سخن بسیار رفته است؛ از جمله ر. ک: دکتر رحیم عقیقی، ارداویرافنامه، انتشارات دانشگاه مشهد، مهرماه ۱۳۴۲، صص ۳۲ و ۶۹ و همچنین ص ۵ واژه نامه.

۳۵. نگارنده این سطور از سالها پیش نیاز دانش آموزان رشته علوم انسانی را به داشتن اطلاعاتی کلی راجع به دو درس سبک شناسی و نقد ادبی احساس کرده و در شماره ۱۹ همین مجله، کمبود این دو موضوع درسی را درین رشته مطرح کرده است.

جدید و دستیابی بر آخرین نتایج مطالعات دانشمندان جهان دگرگونیهایی که در طی سده کنونی در ایران و جهان صورت گرفته، ایجاب می کند که جوانان میهن اسلامی آن چنان ورزیدگی و خبرگی فکری را به دست آورند که به وسیله آن بتوانند مکاتب و اندیشه های گوناگون را ارزیابی کنند و به تنقید آنها بپردازند. آقای دکتر احمدنژاد به بهانه این مطلب در پیشگفتار که: «پرداختن به آن [شعر نو] مجال بیشتر می خواهد و راه آن آقدر هموار و شناخته نیست»؛ از پرداختن به ادبیات معاصر تن زده است.

- بیشتر مطالب کتاب بجز فصل ششم (۷۸-۷۱) خلاصه سه کتاب تاریخ ادبیات سالهای پیشین است و به شیوه ای نامطلوب ارائه گردیده، بدین روی دلبذیر و باطراوت نیست. دکتر احمد نژاد جمعاً در ۷۸ صفحه کتاب پس از مقدمه یعنی: «مختصری درباره سبک و تطور شعر فارسی» و همچنین با توضیحی درباره «وضع سیاسی و اجتماعی ایران» و نیز «وضع علوم در سه قرن اول هجری»، از نخستین گویندگان شعر فارسی آغاز می کند و به «نیما یوشیج و سبک نو» ختم می کند. بنابراین کتاب صورت کشکولی را می یابد که در آن همه چیز هست اما در عین حال هیچ بحثی بطور جدی و استدلالی مطرح نمی شود.

- شیوه مؤلف محترم در این کتاب بر نقل است نه تجزیه و تحلیل و نقد. همچنین نام کتاب همان طور که اشاره شد سبک شناسی و تاریخ ادبیات است؛ این عنوان بسیار نامحدود و گسترده و وسیعی را شامل می شود و در محدوده ۷۸ صفحه نمی توان اوضاع ادبی ده، دوازده قرن را مطرح کرد. همین چشم انداز گسترده - از آغاز تا انجام - سبب گردیده تا مطالب طوطی وار به صورت تلگرافی گفته و نوشته شود.

- در پیشگفتار کتاب آمده: «در تهیه مطالب نهایت ایجاز و اختصار رعایت شده است...»؛ اما در عین حال همین ایجاز در بسیاری از صفحات سبب اختلال در معنا و دشواری ادراک گردیده است. برای مثال در صفحه ۳۰ در مورد مثنوی ویس و رامین^{۳۶}، اثر فخرالدین اسعد گرگانی چنین نوشته اند: «داستان ویس و رامین او در بسیاری از موارد دور

موضوع درس، عکس اجزای تشارتی از عتتهای ادبی، عکس صحنه های فیلمهای سینمایی ساخته شده بر اساس متون ادبی و مانند آن^{۴۲}. بی تردید، بهره گیری بهینه و متناسب از این امکانات می تواند به جذابیت کتابها بیفزاید و در نتیجه به فهم سریعتر و بهتر کمک کند.

- در انتخاب شواهد شعری کتاب، دقت و سلیقه مندی دیده نمی شود و همان نمونه های تقلیدی و تکراری کتابهای گذشته، تکرار شده است. همچنین استاد احمدنژاد، از شواهد شعری در راستای نظر خود و یا نشان دادن نوع تفکر شاعران - هنرمندان - سود نبرده است.

- پریشانی و تشتت در رسم الخط کتاب بسیار است. هنوز رسم الخط کتابهای درسی همچون دیگر نوشته های اهل قلم یکنواخت و همسان نیست. لازم می نماید که مسئولان تألیف کتب درسی رسم الخط واحدی را - که ظاهراً وزارت آموزش و پرورش دارد - در تمام کتابهای درسی اعمال کنند. هرج و مرجی که از این نظر در کتابهای درسی مشاهده می شود، شرم آور است. در شناسنامه این کتاب، نامی از ویراستار برده نشده است؛ در نتیجه این وظیفه بر دوش خود آقای دکتر کامل احمدنژاد سنگینی می کند و ایشان ازین جهت و امدار و ضامنند. گویی آن استاد به هنگام نوشتن این کتاب، بر یک حال و قرار نبوده و در وصل و فصل کلمات دائماً دچار قبض و بسط یا قطع و وصل می شده اند. تنها به چند مورد از پریشانیهای رسم الخط کتاب اشاره

مختصر و لایتجسبک سبک شناسی^{۴۱} در این کتاب نه تنها دانش آموزان را حتی با شمایل سبک شناسی آشنا نمی کند، بلکه آنان را از این درس - همانند دیگر درسهای ادبیات - بیزار و گریزان می کند^{۴۲}.

- در فصلهای اول و دوم کتاب، مطالبی آمده که یادگیری آنها ذهن دانش آموزان را خسته می کند. گویی تاریخ ادبیات نویسان ایرانی، هنوز تلقی درستی از تاریخ ادبیات و حوزه آثار ادبی و مقولات و مفاهیم آنها ندارند و به جای اندیشیدن در جوهر هنری به صورت ادبی توجه دارند. این نکته معلوم می دارد ادیبان و استادانی که نظریه پرداز هم باشند، بسیار کمند؛ در نتیجه ادبیات رسمی ما به روشهای علمی و فلسفی گرایش ندارد. این نحوه تلقی از ادبیات سبب می گردد که مراکز آموزشی و تخصصی ادبیات فارسی نتوانند دانشجویانی اندیشمند و صاحب نظر تربیت کنند.

- همچنان که اشارت رفت، سبک این کتاب با تاریخ ادبیاتهای سالهای پیشین بسیار متفاوت است. نثر کتاب زیبا و شیرین نیست و تراشیدگی و پیراستگی در صورت و سیرت آن به چشم نمی خورد. با توجه به غرض و هدف مؤلف محترم که خلاصه کردن تاریخ ادبیات سه سال قبل بوده است، می بایست پیرایش و ویرایش بهتری به کار می بست. متأسفانه در متن آن بهگزینی و ایجاز یعنی «اقتصاد نویسنده» مناسب با خلق و خوی کتاب - که خلاصه نویسی می باشد - صورت نگرفته است.

- این کتاب همچون بسیاری از دیگر کتابهای درسی، فاقد هرگونه آرایه بندی و زیبایی های صوری است. اصولاً کتابهایی که مخصوص جوانان فراهم می شود، باید از لحاظ ظاهری و جنبه های کتاب آرایی طوری چاپ شوند که چشم نواز و دلزبا باشند و بوی کهنگی و یکنواختی از آنها به مشام نرسد. لازم است در نوسازی و آرایش کتابهای درسی از همه موازین علمی و استانداردهای چاپ و فنون مختلف آن استفاده شود. مانند: «استفاده از تصویر بزرگان، تصویر نسخه های خطی، تصویر تابلوهای نقاشی معروف و کاشیها و گتیبه ها، کارهای گرافیکی، عکس وقایع تاریخی، کاریکاتورها، نقاشیخط، عکسهای تزئینی مناسب با

۴۱. متأسفانه درس سبک شناسی، حتی در دانشکده های ادبیات ایران به شیوه ای تدریس می شود که نه «متکلمان را به کار آید و نه مترسلان را بلاغت بیفزاید». روزگاری که بنده حقیر به قول عبید زاکانی در «دار التعطیل» یعنی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی باصطلاح تحصیل و تلمذ می کرد و آرام آرام عمر تباه می کرد و به طایفه «لا یعرف الهر من البر» یعنی آن که میان گربه و موش فرق نمی گذارد، نزدیک می شد؛ همین درس سبک شناسی به آن حد بی هنجار و نامطلوب تدریس می شد که دانشجویان آن سالها - از سر طنز و کینه نسبت به درس و استاد - به سبک شناسی، سگ شناسی می گفتند. پناه بر خدا اگر آقای دکتر کامل احمدنژاد از بقیة السیف استادان همان دوره باشند!

۴۲. بی جهت نیست که دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن می نویسد: «من تحصیل دانشگاهیم را در رشته حقوق کردم. این را نیز نوشته ام که چرا به دانشکده ادبیات ترفتم و به دانشکده حقوق رفتم. حقیقت این است که به تحصیل «آکادمیک» ادبیات چندان اعتقاد نداشتم. من ادبیات را به عنوان یک دلدار می خواستم، و دانشکده ادبیات صیغیه محرمیت جاری می کرد». به نقل از: «من هرگز ایران را از یاد نبرده ام»، مجله فضای سخن، شماره ۵۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ص ۳۱.

۴۳. مؤذن جامی، همان رساله، ص ۲۸۷.

می‌شود: در ص ۵۴ فعل «می‌شد» و در ص ۵۶ فعل «می‌توان» را به هر دو صورت وصل و فصل / پیوسته و جدا نوشته‌اند. در صفحات ۳۰، ۵۴ و ۵۵ به ترتیب: «همی‌گوییم»، «علمایی» و «آشنایی» را به صورت: «همی‌گوئیم» و «علمائی» و «آشنائی» با همزه مرقوم داشته‌اند که مغایر با رسم الخط وزارتخانه در کتابهای درسی است. در ص ۵۶ «این چنین» را «اینچنین» نوشته‌اند.

- همچنین این کتاب به طور دقیق و از سر حوصله، ویراستاری محتوایی و ادبی نشده است؛ به نظر می‌رسد آقای دکتر احمدنژاد - در رنج آباد ری - فرصتی برای دوباره خوانی و تصحیح مجدد و از نظر گذرانیدن «لی اوت» کتاب خود، نداشته‌اند. برای مثال در صفحه ۳۲ کتاب پس از نقل بخشی از یک قصیده ناصر خسرو چنین آمده است: «از ناصر خسرو علاوه بر دیوان، آثار دیگری نیز باقی مانده است. از آثار منشور او در بخش نشر بحث خواهد شد؛ اما در هیچ کجای شش فصل کتاب که جمعاً ۷۸ صفحه است، «بخش نشر» وجود ندارد. همچنین در صفحه ۳۰ کتاب در شعری که از فخرالدین اسعد گرگانی آورده‌اند، بیتی چنین درج است: همی گوئیم داناییم و گریز / بود دانا چنین حیران و عاجز؛ واژه «گریز» که در فرهنگها به معنی «مکار و زیرک و هوشیار» آمده است، در کتاب به صورت «گر» و «بز» یعنی با فاصله از هم نوشته شده که برخی دانش‌آموزان گمان می‌کنند جزء اول آن مخفف حرف ربط «اگر» و جزء دوم هم اسم است!

- نیز علایم سجاوندی کتاب بادقت و هنرمندی صورت نگرفته است. در بسیاری از صفحات، میزان کاربرد نشانه‌ها یکدست و طبیعی نیست. از این حیث هم لازم می‌نماید کتاب بازخوانی شود ۴۴. با توجه به آنچه گذشت می‌توان موارد کلی را در باب این کتاب، چنین عنوان کرد:

- اطلاعاتی مفید و کافی درباره ادبیات معاصر و سبک‌شناسی به دانش‌آموز ارائه نمی‌دهد.

- بیشتر مندرجات و مطالب آن تکراری است و متناسب با پایه درسی شاگردان نیست.

- در مخاطبان خود شوق و علاقه بر نمی‌انگیزد؛ اثرگذار نیست بلکه کسل‌کننده است.

- قدرت تحلیل و داوری به شاگردان نمی‌دهد زیرا ایستا، جامد و متحجر است.

- تصویر درستی از تاریخ ادبیات در ذهن خواننده ایجاد نمی‌کند و دید صحیحی هرچند کلی به او نمی‌دهد.

- گزینش شواهد شعری در آن هنرمندانه و از ذوقمندی نیست.

- نثر کتاب زیبا و جذاب نیست.

- فاقد آرایه‌بندی و تنوع است.

- ویراستاری فنی و سجاوندی در آن به دقت لحاظ نگردیده است. ۴۵

ضمن آرزوی سلامتی و توفیقات بیشتر برای مؤلفان گرامی تاریخ ادبیات سال چهارم و با پوزش خواهی از محضر جناب دکتر کامل احمدنژاد به جهت صراحت گفتارم، حرف آخر این است: کتاب تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی سال چهارم علوم انسانی، چاپ ۱۳۷۳ در مقطع متوسطه؛ اهلیت تکیه زدن برجای تاریخ ادبیات ایران دکتر محمد جعفر یاحقی را ندارد. این کتاب همچون گشومات دروغین و غاصب است؛ به گزاف مسندنشین گردیده!



۴۴. آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی می‌نویسد: «شلختگی و فقدان نظام و موسیقی یا بافت و ساخت و صورت، خودش را در طول یک سطر هم می‌تواند نشان دهد...» به نقل از: موسیقی شعر، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۸، ص ۱۸.

۴۵. پس از پایان تدریس کتاب سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات در اسفندماه ۱۳۷۳ به عنوان جمع‌بندی و تبادل نظر نهایی از دانش‌آموزان سال چهارم انسانی ۲۰ دبیرستان آیت‌الله بهبهانی، ناحیه چهار آموزش و پرورش مشهد درخواست کرده بودم با توجه به مطالبی که طی سال در کلاس مطرح شده، به نقد و بررسی کتاب مذکور بپردازند. بسیاری از آنان با شوق و دقتی تحسین‌برانگیز این تکلیف را نوشته و مواردی را عنوان کرده بودند. لازم می‌دانم از همه دانش‌آموزان علاقه‌مند و زحمتکش سال چهارم انسانی آن دبیرستان و بویژه آقایان: جواد اقبالی مطلق، هادی عطایی و محمدجواد بل‌پور سپاسگزاری کنم.